

بررسی تطبیقی فخر ادبی در اشعار متنبی و نالی

پیشوا ابراهیمی<sup>۳</sup>  
تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۳/۱۷

هادی رضوان<sup>۲</sup>

عبدالله رسول‌نژاد<sup>۱</sup>  
تاریخ دریافت: ۹۴/۰۵/۲۲

A Comparative Study of the Literary Pride in Poems by Mutanabbi and Nali

A. Rasoolnejad<sup>1</sup>

H. Rezwan<sup>2</sup>

P. Ebrahimi<sup>3</sup>

**Abstract:**

Comparative literature is considered an emerging branch of literary studies in which the similarities and dissimilarities in the thought patterns of writers and opinion makers from various nations are put to critical analysis. Apt to comparative literary studies, pride enjoys a special status with regard to common historical and cultural links in the Arabic and Kurdish literature. Since the comparative study of literature as a literary and critical standpoint transcends linguistic and cultural boundaries of nations, giving rise to studies of the links and mutual influences of languages and literature of various nations, the present study tries to examine the concept of literary pride, its manifestations and types in the collected works of two renowned Kurdish and Arab poets, Nali and Mutanabbi, using a descriptive-analytical way and the American theory in comparative literature. Both Nali and Mutanabbi have beautiful poems in this field. This study suggests that boasting about literary and poetic prowess is among the outstanding examples of their pride. Still, when boasting about his poetry, Mutanabbi uses language which tends to become sardonic and pejorative at times as he refuses to mention poets by their name, while Nali uses more modest language, considering he occasionally equal to some great Iranian poets.

**Keywords:** Literary Pride, Mutanabbi, Nali, Comparative Literature.

**چکیده**

ادبیات تطبیقی از شاخه‌های نوظهور پژوهش‌های ادبی است که همگونی‌ها و ناهمگونی‌های افکار اهل قلم و صاحب‌نظران ملل مختلف در آن نقد و بررسی می‌شود. فخر یا خودستایی از جمله مواردی است که در ادبیات تطبیقی قابل بررسی است و در ادبیات کردی و عربی به لحاظ پیوندهای مشترک تاریخی و فرهنگی جایگاه ویژه‌ای دارد. از آنجا که مطالعه تطبیقی ادبیات به‌عنوان دیدگاهی ادبی و نقدی، مرزهای زبانی و فرهنگی ملت‌ها را درنوردیده و موجب بررسی پیوندها و تأثیر و تأثر زبان‌ها و ادبیات ملل مختلف شده است، در این پژوهش می‌کوشیم با روش تحلیلی - توصیفی - با راهبرد نظریه امریکایی ادبیات تطبیقی، فخر ادبی و مظاهر و انواع آن را در دیوان دو شاعر فاخر کرد و عرب، نالی و متنبی مقایسه کنیم. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که فخر به توانایی‌های ادبی و شعری، از برجسته‌ترین نمونه‌های فخر آن دو است. البته زبان متنبی در مقام فخر به شعر خود، گاه نیشدار و تحقیرآمیز است و از ذکر نام شاعران با نام خود ابا دارد اما زبان نالی در این مقام، عقیف‌تر است و گاه خود را هم‌سطح برخی شاعران بزرگ ایرانی می‌شمارد.

**واژگان کلیدی:** ادبیات تطبیقی، فخر ادبی، متنبی، نالی

1. Assistant professor in Arabic language and literature in Kurdistan UN.

2. Assistant professor in Arabic language and literature in Kurdistan UN.

3. M.A Arabic language and literature in Kurdistan UN.

۱. استادیار گروه عربی دانشگاه کردستان (نویسنده مسئول).  
abosami1387@yahoo.com

۲. استادیار گروه عربی دانشگاه کردستان.

۳. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه کردستان.

## مقدمه

فخر، یکی از موضوعات شعری است که در آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان جهان نمود دارد و می‌توان گفت که در هر عصری، رنگی خاص می‌پذیرد و به طور طبیعی از تأثیرهای زمانی و مکانی به دور نیست. اکثر شاعران در این نوع ادبی طبع آزمایی کرده‌اند و در ستایش انواع توانمندی‌های خویش و دیگر پدیده‌های مرتبط با خود اشعاری سروده‌اند. این نوع ادبی محرک کاوش‌های بسیاری در ادبیات اکثر ملت‌ها شده است. به همین مناسبت، بررسی تطبیقی دو شاعر تقریباً متفاوت، از دو ملت همسایه می‌تواند پژوهشی نو در این راستا برای داوری باشد.

بسیاری از ادیبان، متن‌بی را بزرگ‌ترین شاعر عرب می‌دانند. او از شاعران فاخر و نامدار عصر عباسی است. شعر او این شهرت را به او بخشیده است؛ «شهرت و مرتبتی که به‌ندرت دیگر شاعری بدان دست یافته است. سخنان نغز و قصاید شیوای او از دیرباز شهره محافل و الهام‌بخش خطبا و سخنوران بوده است» (فاضلی، ۱۳۷۵: ۶). البته این شهرت متن‌بی تنها در میان طبقه ادبا و علما نبوده بلکه وی از اقبال عامه مردم نیز برخوردار شده و دیوانش در میان ادب‌دوستان رواج یافته است و شرح‌ها بر آن نگاشته‌اند (ابن سیده، ۱۹۷۵: ۶). نالی نیز در میان شاعران و نویسندگان کرد، بالاترین جایگاه علمی و ادبی و فرهنگی را داشته و در میان شاعران کرد به سردفتر شعرای کرد ملقب شده است. «همین»<sup>۱</sup>، شاعر توانای معاصر کرد، نالی را از درخشان‌ترین و پر جلوه‌ترین ستارگان آسمان ادب کردی می‌شمارد (احمدزاده، ۱۳۹۱: ۷۵) و برخی وی را از ارکان شعر کردی و نامدارترین شاعر کرد می‌دانند (امیدی، ۱۳۹۱: ۲۳۸). لذا با توجه به تفاوت‌های فراوان این دو از منظر فضای شعر و شاعری، تنها مقایسه برخی مضامین شعری آن‌ها با منطق سازگار است که بن‌مایه فخر ادبی در میان اشعار این دو شاعر بزرگ، از آن جمله است. ستایش توانایی ادبی و شعری، در دیوان هر دو شاعر

جزو زیباترین فخریاتشان می‌باشد.

ابراهیم خالد یوسف (۲۰۰۳: ۳۶۴)، متن‌بی را جزو پیشروان فخر ادبی می‌داند که همواره مورد توجه شاعران بعد از خود بوده است. وی می‌گوید: «در دوره رکود شعر که به نحوی ذوق فنی معدوم بود با شاعرانی روبرو می‌شویم که در برابر همعصران خود به فخرفروشی و تفاخر به شعر و ادب خود پرداخته‌اند و تلاش کرده‌اند که قدم جای پای گذشتگانی چون متن‌بی و بحتری بگذارند که گوی سبقت را در عصر خود ربوده بودند، و از آنان پیشی گیرند. گذشتگانی چون متن‌بی این نوع فخر را به بالاترین جایگاه فنی آن رساندند.»

اغلب شاعران جهان، به کلام شعری خویش مباحث کرده‌اند که بیانگر احساس برتری آن‌ها بر دیگر شاعران همعصر خود بوده است.

در برخی موارد این احساس برتری جویانه به شکلی اغراق‌آمیز مبدل می‌شود و این احساس، اشعار نغز و خواندنی را به حوزه ادب و فرهنگ تقدیم می‌کند. متن‌بی و نالی نیز با دریافتی دقیق به این موهبت الهی می‌نازند چراکه بدیهی است مرد سخنور سبب عزت و شوکت خویش را که شاعری است بستاید.

## بیان مسئله و سؤالات تحقیق

در این پژوهش، فخر ادبی را در دیوان دو شاعر مطالعه می‌کنیم و دلایل مختلف آن و تفاوت‌ها و شباهت‌های احتمالی موجود در شعر دو شاعر را به شکل توصیفی - تحلیلی بررسی می‌نماییم. نویسندگان در این مقاله می‌کوشند به سؤالات زیر پاسخ دهند:

۱. مظاهر و ویژگی‌های فخر ادبی در شعر متن‌بی کدامند؟
۲. مظاهر و ویژگی‌های فخر ادبی در شعر نالی کدامند؟
۳. تفاوت‌ها و شباهت‌های فخر ادبی در شعر دو شاعر کدامند؟

## پیشینه موضوع

بی‌شک یکی از شایع‌ترین درون‌مایه‌های شعر، فخر ادبی و ستایش شاعران از شعر و هنردانی خویشتن است که در اکثر دوره‌های مختلف شعری ملل خاورمیانه ظهور و بروز داشته است. برای همین، نزد ادبا و نویسندگان حوزه ادبیات همیشه جایگاه ویژه‌ای داشته و آثار گوناگونی در این زمینه نوشته شده است. از جمله کتاب‌ها و مقاله‌های نگاشته شده در این باره، موارد زیر را می‌توان نام برد: الفخر و الحماسه (۱۹۸۶) نوشته حنا الفاخوری که تقسیم‌بندی‌ای کلی از فخر ارائه داده است. أروع ما قيل فی الفخر (بی‌تا) نوشته یحیی شامی که به زیباترین فخریات شاعران عرب از جمله متنبی اشاره کرده است. «بررسی پدیده نارسسیم (خودستایی) در شعر حافظ و متنبی» پژوهش علی‌باقر طاهری‌نیا و همکاران، چاپ‌شده در مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه کرمان (س ۲، ش ۳، زمستان ۱۳۸۹). نویسندگان مقاله پس از ذکر جلوه‌های نارسسیم در شعر دو شاعر نتیجه گرفته‌اند که خواننده، خودشیفتگی متنبی را مذموم و ناشی از غرور می‌داند در حالی که حافظ را در ستایش خود محق می‌داند و از افراط‌هایش هم چشم‌پوشی می‌کند. نویسندگان، علت این تفاوت در قضاوت را به ویژگی‌های زبانی حافظ به‌ویژه بهره‌گیری از فن تجرید ربط می‌دهند، برخلاف متنبی که بیشتر از افعال و ضمائر مالکیت استفاده می‌کند. در مقاله «مقایسه تطبیقی مقدمات قصاید خاقانی و متنبی» نوشته زهرا ریاحی زمین و فضل الله میرقادری که در بهار ۱۳۹۲ در شماره پانزدهم (سال پنجم) مجله شعرپژوهی دانشگاه شیراز چاپ شده است، مؤلفان مقدمات قصاید خاقانی و متنبی را نقد و بررسی کرده و آن‌ها را با هم سنجیده‌اند. مقاله «ملاح النرجسیه فی فخر المتنبی و حیاته» اثر خداداد بحری در سال ۱۳۹۱ در مجله بحوث فی اللغة العربیه و آدابها در دانشگاه اصفهان چاپ شده است و نویسنده پس از تعریف پدیده نارسسیم و فخر، محورهای فخر در شعر متنبی را بیان کرده و پس از ذکر شواهدی از

شعر او به بررسی ریشه‌های این پدیده در زندگی و آثار متنبی پرداخته است. یحیی معروف و مسلم خزلی، نویسندگان مقاله «نقد روانشناسی شخصیت متنبی»، چاپ‌شده در مجله ادب عربی دانشگاه تهران (زمستان ۱۳۹۲) با نمایاندن تعارض و کشمکش دنیای درونی متنبی به بازتاب آن در زندگی ادبی و نمود آن در اشعارش اشاره کرده‌اند.

از مهم‌ترین پایان‌نامه‌های مرتبط می‌توان رساله دکتری تورج زینی‌وند با عنوان «مقایسه بین متنبی و خاقانی در شعر فخر» (۱۳۸۱) را نام برد. نویسنده در این رساله پس از مطالعه تطبیقی اشعار متنبی و خاقانی به این نتیجه دست یافته که در شعر متنبی افتخار به گذشتگان و عناصر مذهبی نمود بارزی ندارد اما مباحث به شجاعت و جنگاوری در شعرش فراوان دیده می‌شود و این در حالی است که در شعر خاقانی درگذشتگان شاعر و عناصر مذهبی جایگاه بس رفیعی داشته و برخلاف شعر متنبی تفاخر به آشنایی با امور و فنون جنگی در شعرش جایگاهی ندارد.

در مورد فخر نالی کتاب‌ها و مقالات مستقلی وجود ندارد و فقط به‌اجمال به فخر ادبی او اشاراتی کرده‌اند: نالی له روانگهی سه‌پان کوردی‌یه‌وه (۲۰۱۳) به قلم عبدالحمید حسینی (سلیمانی: چاپخانه بینایی). چه پکیک له گولزاری نالی (دسته گلی از گلزار نالی) نوشته مسعود محمد (هه ولیر: چاپخانه ئاراس، ۲۰۱۰) که نویسنده به صورت کلی در مورد نالی، زندگی و شخصیت وی تحقیق کرده است. همین نویسنده در کتاب دیگری با عنوان ده سته ودامانی نالی (دست به دامان نالی) به شرح ابیات مشکل دیوان نالی پرداخته و به نکات و ظرافت‌های ادبی آن‌ها اشاره کرده است. مقاله «هستی نوستالژیا و نهمونی شهوودی له قه‌سیده‌ی «شاری شاره‌زووری» نالیدا» (احساس نوستالوژی و تجربه شهودی در قصیده «شهر شهرزور» نالی) از اسکندر مرادی که در مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی ادبیات کردی (۱۳۸۹) در دانشگاه کردستان به

چاپ رسیده است. همچنین در شماره ۷۹ و ۸۰ (پاییز و زمستان) فصلنامه زیربار که ویژه‌نامه نالی است در زمینه شخصیت و اشعار نالی مقالات مختلفی به چاپ رسیده که جز مقاله آقای غلامحسین محمدی با عنوان «زندگی نالی و نظری کوتاه بر شعر وی»، بقیه مقالات چندان مرتبط با موضوع پژوهش ما نیستند. تا آنجا که نویسندگان مقاله اطلاع دارند، در مورد فخر ادبی منتبّی یا نالی به صورت جداگانه یا مقایسه آن دو با هم، تاکنون پژوهش مستقلی نشده است.

### دلایل پرداختن به فخر

از آنجا که در معنی واژه شعر و بیان مفهوم اصطلاحی آن، از قدیم عنصر شعور و احساس و خیال پررنگ بوده و شعر حاصل تجربه شخصی شاعر از دنیای بیرون و درون است و با وارد شدن عناصری چون خیال، هر شاعری از دنیای مخصوص به خود تعبیر می‌کند، لذا در تبیین عوامل تعبیر از احساسات شاعرانه به‌ویژه در موضوعی چون فخر که با مسائل درونی ارتباطی مستقیم دارد، بی‌نیاز از بیان جنبه‌های روان‌شناسانه و عارفانه آن نیستیم. در نگاه روان‌شناسانه، انگیزه‌های مختلف پرداختن به خود از جمله فخر به خود، به پدیده‌ای به نام خودپنداره ارجاع می‌شود؛ به این معنی که «هر فردی، خودباوری‌هایش را درباره خودش فراهم می‌آورد. در شکل‌گیری خودپنداره منابع زیادی وارد عمل می‌شود؛ واکنش‌های دیگران، مشاهده رفتارهای خود یا اشخاصی که به او شباهت دارند و در همان محیط زندگی می‌کنند. این درک از خود، به‌ویژه به خود اجازه می‌دهد گفته‌های دیگران یا آنچه را دیگران درباره او می‌گویند تفسیر کند. بنابراین قضاوت‌هایی که درباره خود و دیگران می‌کنیم تحت تأثیر خودپنداره قرار می‌گیرد» (گنجی، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۸) و از منظر دین‌مدارانه نیز، تعبیر از خود را در دو شکل خودی روحانی و نفسانی می‌بینیم. گاهی این خود حاصل هواهای نفسانی و خالی از نفحات روحانی است:

در خود آن بد را نمی‌بینی عیان  
ورنه دشمن بوده‌ای خود را به جان  
(مولوی، ۱۳۸۰: ۶۲)  
و گاهی نیز از برکت وجود «خود» به کنه هستی راه می‌یابیم  
و از اسرار آن مطلع می‌شویم:

پیکر هستی ز آثاری خودی است  
هر چه می‌بینی ز اسرار خودی است  
(اقبال لاهوری، ۱۳۸۲: ۳۰)

این خود که اقبال از آن سخن به میان می‌آورد حاصل تفکر و اندیشیدن انسان‌ها در امور هستی است که «شاید بتوان گفت معرفی خود در مجموع یک فعالیت خود به خود است اما می‌تواند با تفکر نیز همراه باشد؛ یعنی تصویری که منعکس می‌کنیم به هدف ما وابسته باشد. آیا سعی می‌کنیم به صورتی که هستیم درک شویم یا تصویری از خودمان ارائه دهیم که موقعیت ایجاب می‌کند؟ در حالت اول از معرفی واقعی و در حالت دوم (گنجی، ۱۳۸۳: ۵۱). عمدتاً شاعران دسته نخست به خاطر پیوند و ارتباط قوی با خالق هستی و آنچه در امتداد رضایت اوست به خود می‌بالند. و این همه شکرافشانی آن‌ها همه به برکت دین اسلام است «به طوری که با آمدن دین اسلام این دین مبین تلاش کرد که خشوع و فروتنی را جایگزین حرص و میل شدید به فخر کند و حس تفاخر و برتری‌جویی را نزد مسلمانان ناپسندیده جلوه دهد. این دین مبین، روح جدید و والای انسانی را در جامعه عربستان دمید که قوام عناصر تشکیل‌دهنده آن برابری، برادری، همکاری و تعاون، پرهیزگاری، ایثار در راه خدمت به امت واحد اسلامی و تلاش برای از بین بردن خودخواهی‌ها بوده» (طلیمات و اشقر، ۲۰۰۷: ۲۱۶). حتی فخر آن‌ها در راه خدمت به این امت است و با هدف اعتلای روحیه آن‌ها در برابر دشمنان و بدخواهان است. اما شعرای دسته دوم تفاخر بر مردم مسکین و هجوم بر آرامش و تسکین

آن‌ها را در مدار کار خویش قرار داده‌اند.

### فخر ادبی در اشعار متنبی و نالی

اغلب شاعران جهان به شعر خویش مباهات کرده‌اند که بیانگر احساس برتری آن‌ها بر دیگر شاعران همعصر بوده است. در برخی موارد این احساس برتری جویانه به شکلی اغراق‌آمیز مبدل می‌شود و این احساس، اشعاری نغز و خواندنی را به حوزه ادب و فرهنگ تقدیم می‌کند. متنبی و نالی نیز با دریافتی دقیق به این موهبت الهی می‌نازند چراکه بدیهی است مرد سخنور سبب عزت و شوکت خود را که شاعری است بستاید. در این بخش از مقاله، انواع فخر ادبی در شعر دو شاعر را بررسی نموده و سپس به برجسته‌ترین تفاوت‌ها و تشابهاتشان در این زمینه اشاره می‌کنیم.

### انواع فخر ادبی در اشعار دو شاعر

نظر به اینکه متنبی شاعری است فخور و در بیشتر موضوعات شعری‌اش از این معنی غافل نمانده است، طبقه‌بندی و تفکیک انواع فخر ادبی وی اندکی دشوار است. گاه چند گونه را با هم می‌آورد. «فخر در اشعار متنبی بسیار نظرگیر است و اگرچه نتوان قصیده‌ای مستقل و مختص آن یافت، به تقریب در همه شعرهای او ملحوظ است. اگر شاعر مدح گوید یا هجا و گر مرثیه سراید یا غزل، در همه حال فخر می‌کند. در اغلب فخریات، کمتر به قوم و قبیله می‌بالد، بلکه خود را مَفخر آنان می‌داند و با ستایش از همت و ثبات و آزمودگی و وفاداری و شهامت و شاعری خویش، موضوع فخر را به خود منحصر می‌کند. این تفاخر، به تبع مراحل حیات او، حالات متفاوت پیدا می‌کند و از طغیان به انفجار و از انفجار به احساس عزت و از تعزز به یأس خشم‌آلود تغییر صورت می‌دهد؛ اما در همه این صور و احوال، بی‌پرده و بی‌پروا و همراه با غلو و غرور است. گاه تحقیر دیگران در آن مستتر است. با همه این‌ها از جوشش طبع شاعرانه و زیبایی‌های سجایا و شکوه فضایل چندان نشان دارد که هر گونه کاستی را گم و

بی‌نشان می‌سازد» (اسوار و آربری، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۶).

در عصری که غزل رو به افول نهاد نالی بی‌شک از ویژگی‌های خاص و بی‌همتای کلام خود آگاهی داشته و با شایستگی به غزل‌سرایی خود بالیده و فخر کرده است. نالی در غزلیاتش به‌ویژه در تخلص، سخنان خویش را بالاتر از دیگران می‌داند. واقعاً هم همین‌طور است و او شایسته این فخر و خودستایی است زیرا قبول خاطر و لطف سخن او خداداد است. او از حیث مفاخرات در میان شعرای کرد سرآمد است. نالی هم چون متنبی شاعری است که شعر او هم‌زمان معانی متعددی برمی‌دارد. او نیز در آن واحد چند گونه از فخر ادبی را در کنار هم می‌گذارد. اینک نمونه‌هایی از برجسته‌ترین انواع فخر ادبی در دیوان دو شاعر:

### فخر به جایگاه والای ادبی

متنبی در قصیده‌ای که در مدح عبیدالله بن طغج سروده است شعرش را بهترین اشعار می‌داند که هیچ شاعری یارای مقابله با شعر وی را ندارد و می‌گوید:

إِذَا صَلُّتُ لِمَ أَتْرُكُ مَصَالاً لِفَاتِكِ وَإِنْ قُلْتُ لِمَ أَتْرُكُ مَقَالاً لِعَالِمِ  
(متنبی، ۱۹۹۷: ۱۷۰)

ترجمه: هنگام هجوم بردنم چیزی برای دیگر رقیبان مهاجم باقی نمی‌گذارم و وقتی سخن می‌گویم حرفی برای کسی باقی نمی‌گذارم.

متنبی شعرش را شعری جهانی و عالمگیر می‌داند که بیابان‌ها و شهرها را در برمی‌گیرد:

فَشَرِّقَ حَتَّى لَيْسَ لِلشَّرْقِ مَشْرِقٌ وَغَرْبَ حَتَّى لَيْسَ لِلغَرْبِ مَغْرِبٌ  
(همان: ۳۶۵)

ترجمه: شعرم به شرق رسید، شرقی که آنسوی آن شرق دیگری نبود و نیز به غرب رسید، چنانکه غربی آنسوتر وجود نداشت.

و گاه شعرش را به جایگاه فرشتگان و خورشید می‌رساند:

کمال‌الدین علی محتشم کاشانی شاعر ایرانی باشد که در سدهٔ دهم هجری می‌زیسته. افضل‌الدین بدیل «خاقانی» شروانی هم از جمله نامدارترین شاعران ایرانی تبار در قرن ششم بوده است. نالی در این بیت شاید اشاره‌ای به این مطلب داشته باشد که از سبک شعری هر یک از شاعران نامبرده در دیوانش بهره جسته است. اما به نظر خزنه دار، نالی در این بیت فقط به خاقانی اشاره می‌کند، و نظرش را این‌گونه بیان می‌دارد: نالی شخصی خودپسند و مغرور است. دعوی پادشاهی می‌کند اما نه یک پادشاه بی‌فروجه که پس از مرگ پدر تخت شاهنشاهی به وی تعلق گرفته باشد بلکه شخصی تواناست که می‌تواند به بالاترین قله‌های پیروزی دست یابد. دیوان او از هر دو نظر موفق است؛ هم به معنی دیوان پادشاهی و هم دیوان شعرش. می‌خواهد صاحب دولت و مردم شود. همچنین خود را با خاقانی شاعر (۱۱۰۶-۱۱۹۸ م.) مقایسه می‌کند (خزنه دار، ۲۰۰۴: ۷۸). البته مرحوم ملا عبدالکریم مدرس در شرح خود بر دیوان نالی گاه به نکات ظریف و نغزی اشاره می‌کنند. ایشان در توضیح این بیت و در شرح معنی واژه «شاهی» با تشکیک می‌گویند: شاید معنی پادشاهی داشته باشد یا اشاره به نام «شاهی»، شاعر ایرانی باشد (نالی، ۱۳۷۹: ۹۹). «شاهی» را در پی نوشت‌ها معرفی خواهیم کرد.

با توجه به خصوصیت برجستهٔ تکرار معانی و اشارات چند سویه در شعر نالی این نظر خزنه دار درست به نظر نمی‌رسد و قطعاً نالی در این بیت به سه شاعر اشاره کرده است، هرچند تناسب زیبایی میان شاه و تخت و دیوان مفعول بماند.

در بیت دوم این غزل سریعاً به مخاطب هشدار می‌دهد که این بلبل خوش الحان (نالی) نه از سر خودپسندی اظهار فرزاندگی می‌کند؛ که هر که چنین کند در واقع به نافرزانگی‌اش اقرار کرده است. بنابراین نالی نوع پرداختن به فخر را در اشعارش این‌گونه توصیف می‌کند و فخر خود را از فخر شاعرانی چون خاقانی متمایز می‌داند. مارف خزنه دار دربارهٔ این بیت نالی چنین می‌گوید: روح بزرگ شاعر که شروع به خودستایی می‌کند، سخن زیبا و بیش و تفکر نو را چون دانه‌های گوهر منتشر می‌نماید. نالی به‌عنوان

إِنَّ هَذَا الشَّعْرَ فِي الشَّعْرِ مَلَكٌ سَارَ فَهَوَ الشَّمْسُ وَالْذُّنْيَا فَلَكٌ  
(همان: ۲۶۹)

ترجمه: این شعر [من] در میان دیگر شعرها چون فرشتگان در میان خلق و به بلندای خورشید در آسمان است.

شاعر شعرش را چون بزرگواری‌های ممدوحش، چشمه‌ای روان و پرآب می‌داند که نه آن بزرگواری‌ها با مدایح وی به پایان می‌رسند و نه چشمهٔ شعرش خشکیده می‌شود:

مَحَامِدُ نَزَفَتْ شِعْرِي لِيَمْلَأَهَا فَالَ مَا امْتَلَأَتْ مِنْهُ وَ لَا نَضَبَا  
(همان: ۸۴)

ترجمه: [او را] بزرگواری‌هایی است که شعر مرا برای بیان کاملشان سرکشید، اما نه آن بزرگواری‌ها با شعر من پر شدند و نه چشمهٔ شعر من خشکید.

شاعر مدعی است که شعرش دشمنان ممدوحش را در شرق و غرب عالم به سکوت واداشته است و این چنین می‌سراید:

أَنْصُرُ بِجُودِكَ أَلْفَاظًا تَرَكْتُ بِهَا  
فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ مَنْ عَادَاكَ مَكْبُوتًا  
(متنبی، بی‌تا: ۲۶۱/۱)

ترجمه: با جود و بخشش خود، اشعار مرا [که در مدح تو سروده‌ام] یاری کن. من با همین اشعار دشمنان تو را در شرق و غرب ساکت کرده‌ام.

نالی در میدان شعر سرودن ادعای پادشاهی می‌کند؛ پادشاهی بلامنازع که بارگاهش پر رونق، و ذوقش خواهان تاج و تخت خاقانی است:

ز ابیت‌های تبعم سواره، نیددعای شاهی ههیه  
موخته‌شهم دیوانه، داوای تهختی خاقانی دهکا  
(نالی، ۱۳۷۹: ۹۹)

zābītāj tæbʕm swāræ < ?iddʕāj fāhī hæjæ  
muhtæfæm dīwānæ > dāwāj tæxtī xāqānī dækā

نالی با کلمات «شاهی»، «محتشم» و «خاقانی» به اسم سه شاعر بزرگ ایرانی اشاره می‌کند و خود را همتای آن‌ها می‌داند. «شاهی» تخلص امیر آق ملک بن جمال‌الدین، از غزل‌سرایان فارس در قرن نهم است. «محتشم» نیز شاید

ملا عبدالکریم مدرس در شرح این بیت نیز مانند سه بیت پیش از آن توضیح می‌دهند که علاوه بر مفهوم لغوی واژگان شاهی، خاقانی، شوکت، فکرت و صائب، هر کدام از این واژگان می‌توانند نام شاعران ایرانی باشند (همانجا). خاقانی، خاقان سخن پارسی و صائب تبریزی اصفهانی از استادان بزرگ شعر فارسی در عهد صفویه نیاز به معرفی ندارند اما در تذکره‌ها و تاریخ ادبیات‌ها شاعری ایرانی با نام یا تخلص «فکرت» پیدا نشد. تنها در فرهنگ فارسی معین از توفیق فکرت (۱۸۶۷-۱۹۱۵ م.) شاعر نوپرداز ترک یاد شده است ولی چون متأخر از نالی است نمی‌تواند شخص مورد نظر در بیت بالا باشد. اما «شوکت» در پی نوشت‌ها معرفی شده است. او به قدری از طراوت غزل خود مست می‌شود که حتی حاضر نیست آن را با مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی و شروح آن هم معاوضه کند و سرافرازانه و نعره‌زنان به غزلش مباحثات می‌کند:

«نالیا» نم غزلهست تازه به تازه و تتووه  
به دوسهده (مسنهوی) و (لوبیی لوبایی) نادم

(همان: ۳۱۷)

nālī āem ʔæzælət tāzæ bæ tāzæ wtuwæ  
bæ dusæd mæsnæwī u lubbī lubābī nādæm

غالباً سرودن شعر برای نالی مست و سرخوش از قدح‌های یزدانی کاری است بس سهل:

ناللی که قدهح نوشه، مهستانه و سه‌رخوشه  
خاموش و نم‌پوشه، نه‌شعاری له کن پشه

(همان: ۴۸۴)

nālī kæ qædæħ nofæ ʔæstānæ w særxofæ  
xāmoʔ u nmædpoʔæ ʔæʃʔārī læ kn pæʃmæ

ناللی گنجینه غزلیاتش را شایسته آن می‌داند که در مخزن چاپخانه طبع شوند و زر و زیور مثل‌هایش را لایق آن می‌داند که در ضرابخانه‌ها ضرب شوند:

لایقی مه‌خزمنی تبعه هموو که‌نزی غزلم  
قابیلی زهربی ره‌واجه زهر و زیوی مه‌سالم

(همان: ۲۹۸)

lājqi mæxzænī tæbʃæ hæmū kænzi ʔæzælm  
qābīlī zærbī ræwāɖʒæ zær u zewī mæsaʔlm

یک انسان به خود افتخار نمی‌کند بلکه اثر بزرگ خود را می‌ستاید و به همین دلیل اگر خود را دانا و فرزانه بداند از حقیقت دور نشده است (۲۰۰۴: ۷۸-۷۷):

هه‌رک‌هسی ئیزهاری دانایی بکات و، مه‌قسه‌دی  
خودپه‌سه‌ندی بی، یه‌قین ئیزهاری نادانی ده‌کا

(نالی، ۱۳۷۹: ۹۸)

hærkæse ʔīzhārī dānāji bkāt u ʔæqsædi  
xudpæsændī be ʔæqīn ʔīzhārī nādāni dækā

ناللی فخر خود را فخری ربّانی و در عرض امتثال به امر خالق هستی می‌داند و در واقع با اشاره به آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (ضحی/ ۱۱) دلیل فخرش را تحدّث به نعمت می‌داند و زبان به تحسین نعمتی می‌گشاید که پروردگارش به وی ارزانی داشته است:

ئه‌ی که‌سه‌ته‌دییسی نی‌عمه‌ت بی‌موراد و مه‌تله‌بی  
می‌سلی «ناللی» ئی‌متی‌سالی ئه‌میری ره‌ببانی ده‌کا

(همان: ۱۰۲)

ʔæwkæsaetæhdīsīniʔmætbe murādumæt læbī  
mīslī nālī ʔīmtīsālī ʔæmī ræbbāni dækā

این بیت، اشاره‌ای شگرف است به آنکه حاصل کارش آسمانی و الهامات پاک ربّانی است و اشراقات دیوانش از چراغدان الهی است.

ناللی در جایی دیگر هم به جایگاه والای ادبی خود می‌بالد و چنین می‌گوید:

«ناللی» ئی‌ستا تاجی شاهی و ته‌ختی خاقانی هه‌یه  
شه‌و‌ک‌ه‌ت ئارا، مو‌حت‌ه‌شه‌م دیوانه، فیک‌ر‌ه‌ت سائیه

(همان: ۴۱۱)

nālī ʔestā tādʒī ʃāhī w tæxtī xāqāni hæjæ  
ʃæwkæt ʔārā ʔmuhtæʃæmdīwānæ ʔfīkrætsāʔībæ

ناللی خود را در یک کفه ترازو و شاعران مشهور ایران‌زمین را در کفه دیگر قرار می‌دهد و با مهارتی زیبا ضمن برشمردن نام شاعران، به شکوه و شوکت آرایه‌ها و زیبایی و حشمت دیوان و دقت و صائب بودن اندیشه‌اش نیز اشاره‌ای ادیبانه دارد. شاهی، خاقانی، شوکت، محتشم، فکرت و صائب شاعرانی‌اند که نالی توانایی‌های ادبی آن‌ها را در خود جمع می‌بیند.

ترجمه: این در و گوهر که الفاظ زیبایش از آن من است حامل حمد و ستایشی از توست. تو آن مرواریدها را به من می‌بخشی و من نیز آن‌ها را به رشته درمی‌آورم. وی در قصیده‌ای دیگر ممدوحش محمد بن زریق طرسوسی را با اشعار خود چنین درافشان می‌کند:

إِنِّي تَرْتُ عَلَيكَ دُرًّا فَانْتَقِدُ      كَثْرَ الْمُدْلَسِ فَاحْذَرِ التَّدْلِيَا  
حَبَّبْتُهَا عَنِ أَهْلِ أَنْطَاكِيَّةِ      وَ جَلَوْتُهَا لَكَ فَاجْتَلَيْتَ عَرُوسَا  
(همان: ۵۲)

ترجمه: من بر سر تو مرواریدی پاشیدم، پس تو خوب را از بد تشخیص بده و آن را برگزین، زیرا نیرنگ‌بازان (شاعران دروغین) زیاد شده‌اند؛ پس، از نیرنگ برحذر باش! من شعرم را از مردم انطاکیه پنهان داشتم و آن را برای تو نمایان کردم. شعر من همچون عروسی است که تو نقاب را از چهره‌اش برداشتی.

برای درک گوهرهای معانی نالی و دستیابی به اقمشه حَکَمِ متعالی او چاره‌ای جز رها کردن حجره تن و رها شدن در حجره پیشنویس‌های اشعار نالی نیست و این مهم عمدتاً و عادتاً بدون همراهی روح امکان‌پذیر نیست:

بیتنه حوچرم پارچه پارچه‌ی موسوهدم بکری به رُوح،  
همر که‌سئی کوونال و پارچه‌ی بی به‌دل سهودا دهکا  
(نالی، ۱۳۷۹: ۱۰۴)

betæhudzæmpærtfæpærtfæjmuswædæmbkreberoh<  
hær kæse kūtāl u pærtfæj be bædæl sæwdā dækā  
او بنیان اشعارش را بر توهم و خیال بنا نکرده است بلکه واقعاً هم خود نالی و هم قلم وی در میدان فصاحت حضوری مداوم و پرشور دارند. نالی در همراهی ما در این سفر پر از ستایش این‌گونه ما را به سرمنزل خودستایی‌اش می‌رساند:

شيعری خهلقى كهی دهگاته شيعری من بو نازكى؟!  
كهی له ديققه‌ندا پختك ده‌عوا له گهل هه‌ودا دهكا؟!  
(همانجا)

ʃiʃri xæʎqī kæj dægātæ ʃiʃri mn bo nāzkī  
kæj lædīqqætdāpætkdæʃwālægæʎhæwdādækā  
ترجمه: اشعار دیگران هرگز به اندازه اشعار من نغز نیست. شعر من از لحاظ دقت و نازک طبعی به تار

او منتقدان شعرش را اطفالی زبان باز ناکرده و فرق شعر خوب از بد را از هم باز ندانسته می‌داند و اعلام می‌دارد که بایستی در حضور نالی شرف‌یاب شوند بلکه زبان باز کرده و اندکی شعر حقیقی مززه کنند:

خهلقى كه هه‌موو كو‌دهكن و به‌سته‌زوبانن  
با بین و له «نالی» بیین شيعری سه‌ليقی

(همان: ۶۶۳)

xæʎkī kæ hæmū kodækn u bæstæzubānn  
bā ben u læ nālī bbjæn ʃiʃri sæʎiqī

شاعر در جای دیگر با این ادعا که تیغ جوهردار زبانش از آن جهت که تکه گوشتی نرم است لطیف است و از آن منظر که بی‌پرده سخن می‌راند همچون خاری تند و خشن است، با خلق پارادوکسی زیبا زبانش را آب روانی می‌داند که گلوگیر است و برای مدعی جای سخن گفتن نمی‌گذارد:

راستی جه‌وه‌رییه تیغی‌زوبانی «نالی»  
نهرم و توند، ناری گه‌لووگیره، قسه‌ی پی ده‌بری

(همان: ۶۶۰)

rāstī dzæwhæriʃæ tīyī zubānī nālī  
nærm u tund < āwī gælūgīræ < qsæj pe dæbre

اگر بخواهیم برجسته‌ترین تفاوت و تشابه دو شاعر در این بخش را بیان کنیم می‌توان گفت: هر دو از برتری خود در شعر سخن رانده‌اند اما متنبی بر یکه‌تازی خود و ذکر نکردن نام دیگر شاعران تأکید دارد و نالی با ذکر نام شاعران بزرگ ایرانی، ضمن اعتراف به جایگاه ادبی آنان، گاه خود را برتر می‌داند. متنبی در لابلای فخریاتش ممدوحانش را نیز می‌ستاید: أنصر بجدك ألفاظًا ...

فخر به استفاده از واژگان فاخر  
متنبی اشعار خود را گوهرهایی گرانبها و بامنزل معرفی می‌کند که دو دستی آن‌ها را به سیف‌الدوله تقدیم می‌کند و در این باره چنین می‌گوید:

لَكَ الْحَمْدُ فِي الدُّرِّ الَّذِي لِي لَفْظُهُ      فَإِنَّكَ مُعْطِيهِ وَإِنِّي نَاطِمٌ

(متنبی، ۱۹۷۵: ۳۰۴)



درون دریا، در مقابل معنی پیچیده برای اشعارش و غواص برای دریا برای بیرون آوردن صدف و مرجان، در مقابل شخص متخصص برای یافتن معنی اشعار نالی است. معنایی که در اشعار نالی یافت می‌شود همچون دانه‌های گوهر مهم است. همچون شلتوک نیست که پس از غربال کردن تبدیل به برنج شده و خورده شود، زیرا در این صورت ارزش آن از دست می‌رود و نابود می‌شود. در حالی که بحر من، یعنی وزن و معنای اشعارم بسیار عمیق است و مانند برکه‌های شالیزار کم عمق نیست. زیرا حاصل آب کم عمق شلتوک است، اما دریای عمیق جای صدف و مرجان است. آشکار است که دریای اشعار شاعر نیز عمیق است زیرا حاوی معنی و مفهوم والا هستند» (همانجا).

اما بی‌شک معانی والا الفاظ والا می‌طلبند و این بیت هم‌زمان می‌تواند بالیدن نالی به الفاظ شعرش را هم نشان دهد. شاید وی با آوردن اضافه تشبیهی «بحر غزل» و نیز ایجاد ایهام تناسب با ذکر درّ و گوهر، هم زیبایی الفاظ را هم شیوایی معانی را در نظر داشته است.

در مورد شباهت‌ها و تفاوت‌های دو شاعر در این بخش باید گفت: هر دو برای بیان زیبایی‌های الفاظ شعر خود از واژگانی چون درّ و گهر استفاده می‌کنند اما نالی علاوه بر آن از الفاظ شبنم و غنچه و تصاویر طبیعی نیز بهره می‌گیرد.

#### فخر به آوردن معانی تازه و بکر

متنی در قصیده‌ای در مدح سیف‌الدوله به مطلع زیر می‌گوید:

لَيْالِي بَعْدَ الظَّاعِنِينَ شُكُولُ طِوَالٌ وَ لَيْلُ العَاشِقِينَ طَوِيلُ

(متنی، ۱۹۹۷: ۲۷۹)

ترجمه: بعد از رفتن یاران از برم، شب‌هایم در طولانی بودن همه یکسانند. آری شب فراق بر عاشقان همواره طولانی است.

متنی در ابیاتی دیگر می‌گوید: دیگر شاعران مقلد اشعار منند و سخنانشان اصل و اساسی ندارد و خود آن‌ها نیز بی‌اصل و اساس‌اند و تنها منم پیش‌تاز سخن و رهیافته به آنچه می‌گویم، در حالی که سخن دیگران پیش

ابریشمی می‌ماند که ریسمان پاره‌ای یارای مقابله با آن را ندارد.

حتی شبنم‌های روی برگ‌های گل از حیرت از زبان نالی زبان باز کرده و او را تکریم و تمجید می‌کنند:

شهنهم که نهم و نه‌سره له نه‌وراقی غونچه‌دا  
گویا بووه به زار و زمان و ددان و پووک:  
«نالی» عه‌جبه به قووتی حکمهت ئه‌دا ده‌کا  
مه‌عنایی زور و گه‌وره به له‌فزی کهم و بچووک

(همان: ۲۶۹)

ǰæbnæmkænæzmunæsra:læ?æwrāqīyuntǰædā  
gojā buwæ bæ zār u zmān u ddān u pūk  
nālī ǰædǰæb bæ quwwætī hīkmæt ǰædā dækā  
mæʃnājī zor u gæwræ bæ læfzī kæm u btǰuk

ترجمه: آفرین بر همت نالی که این چنین معانی ژرف و عمیقی را در آن چنان قالب‌های ساده و الفاظی بی‌افاده این‌گونه استادانه بیان می‌کند.

نالی برای دستیابی به درّ و گوهرهای گرانبها و فاخر دریای اشعارش شناگری حرفه‌ای را به این عرصه فرامی‌خواند:

به‌حری غمزلم پر له دور و گه‌هه‌ره نه‌مما  
غهوواسی ده‌وی به‌عنی به‌ته‌عمیقی بزانه

(همان: ۴۸۸)

bæhrī ǰæzælm pr læ dur u gæwhæræ ǰæmmā  
ǰæwwāsī dæwe ǰæʃnī bæ tæʃmīqī bzānæ

«یعنی وزن‌ها (بحرها) بی‌ی که من اشعارم را بر حسب آن‌ها سروده‌ام و سرشار از سنگ‌های قیمتی و رنگارنگ‌اند نشانگر هنری فاخرند و چون گوهرهای زیبایی‌اند. علاوه بر این، بحری که من ساخته‌ام عمیق است و معنی اشعارم بسیار پیچیده، و همچنان‌که برای بیرون آوردن صدف و مرجان از درون بحرها غواصی حرفه‌ای لازم است، اشعار من نیز به هنرمندانی دانا و متخصص نیاز دارد تا معنا و مفهوم آن‌ها را دریابند» (خزنده دار، ۲۰۰۴: ۸۰).

به نظر خزنده دار «بحر دو معنا دارد؛ یکی دریا و دیگری وزن غزل‌های نالی که هر دو عمیق هستند. گوهر و صدف

از خودشان نیز بوده است و صاحب ابتکار تنها منم:

أَنَا السَّابِقُ الْهَادِي إِلَى مَا أَقُولُهُ إِذَا الْقَوْلُ قَبْلَ الْقَائِلِينَ مَقُولُ  
وَمَا لِكَلَامِ النَّاسِ فِيمَا يُرِيئُنِي أَصُولٌ وَلَا لِلْقَائِلِيهِ أَصُولُ  
(همان: ۲۸۳)

متنبی به قدری اشعارش را ناب می‌پندارد که نه تنها فقط خود را شاعر می‌داند بلکه اصولاً کسی را شاعر نمی‌داند و آن‌ها را فقط مدعی‌ای می‌داند که جز ادعای صرف سخنی برای گفتن ندارند:

خَلِيلِي إِنِّي لَا أَرَى غَيْرَ شَاعِرٍ  
فَلِمَ مِنْهُمْ الدَّعْوَى وَمِنِّي الْقَصَائِدُ

(همان: ۲۵۱)

او خطاب به ممدوحش چنین می‌گوید: تو شاعر مجد هستی و به تمام رموز آن آگاهی و من شاعر لفظم. پس هر کدام از ما در جای خود، معانی دقیق داریم. تو پیوسته اشعار زیادی می‌شنوی چراکه پادشاهی و مداحان زیادی گرد تو جمع شده‌اند اما شعر من برترین شعرهایی است که تاکنون شنیده‌ای زیرا شعر من در مقام مقایسه با شعر دیگران، چون شیبه اسب است در مقابل عرعر الاغ:

شَاعِرُ الْمَجْدِ خِدْنُهُ شَاعِرُ الْإِلْفِ عَظِ كِلَانَا رَبُّ الْمَعَانِي الدَّقَاقِ  
لَمْ تَزَلْ تَسْمَعُ الْمَدِيحَ وَ لَكِنَّ صَهِيلَ الْجِيَادِ غَيْرَ النَّهَاقِ  
(همان: ۱۹۲)

متنبی در قصیده‌ای در مدح طاهر بن حسین علوی می‌گوید:

حَمَلْتُ إِلَيْهِ مِنْ لِسَانِي حَدِيقَةً  
سَقَاهَا الْحَجِي سَقَى الرِّيَاضِ السَّحَابِ

(همان: ۱۸۳)

او اشعار خویش را گلستانی می‌داند که به وسیله عقل و اندیشه آبیاری می‌شود.

ترجمه: از زبان شیرین خود گلستانی از اشعارم به نزد او بردم که عقل و اندیشه آن را همچون فروباریدن ابرها در سبزه‌زارها آبیاری کرده است.

وی در این بیت در تشبیه ضمنی زیبا، واژگان شعرش را به گل‌های بوستانی تشبیه می‌کند که با آب خرد که همان

معانی بکر شاعر است آبیاری شده‌اند.

نور معانی اشعار متنبی به حدی درخشان است که مرکب، از نور این معانی مانند حریر سفید می‌شود:  
وَمَا قُلْتُ مِنْ شِعْرِ تَكَادُ بَيُوتُهُ إِذَا كُنْتُ بَيِّضٌ مِنْ نَوْرِهَا الْحَبْرُ

(همان: ۱۵۶)

اکنون اگر این نور معانی با فصاحت ظاهری الفاظ در هم آمیزد، خوشه پروینی است در آسمان فرهنگ و ادب و یا چون اخلاق درخشان و نیکوی ممدوح:

كَأَنَّ الْمَعَانِي فِي فَصَاحَةِ لَفْظِهَا نَجُومَ الثَّرِيَا أَوْ خَلَائِكَ الزُّهُرُ  
(همانجا)

نالی در این زمینه نیز به شعر خود می‌بالد، به گونه‌ای که «شاعر از نظر فکر و اندیشه می‌گوید که اگر این فکر و هوش وارد بارگاه و جلوه زیبایی دوست شود به گونه‌ای او را توصیف خواهد کرد که خسرو پرویز به حدی گرفتارش خواهد شد که جان عزیز خود را فدای این وصف نالی می‌کند. علاوه بر این، کلمه «شیرین» یک معنی دیگر نیز دارد؛ یعنی عزیزترین کس خسرو پرویز که «شیرین» است، او را هم فدای معانی والای شعر نالی می‌کند» (خزنده دار، ۲۰۰۴: ۷۸):

شَاهِيْدِي فَيَكْرَمُ كَه بَيْتِهِ جَبَلُوْمَهَايِ دَوْلَبَرِي  
شَاهِي خوسرو رُوحي شيريني به قورباني دهكا

(نالی، ۱۳۷۹: ۱۰۰)

fāhīdī fīkr̄m k̄æ betæ dʒīlwægāhī dulbærī  
fāhī xusr̄æw rohī šīrīnī bæ qurbānī dækā

قلم موی شعر نالی اگر بوم معنا را رنگ‌آمیزی کند هر معنای آن تابلویی است که در برابر تابلوهای «مانی» (نقاش مشهور ایرانی) خودآرایی می‌کند:

نووکی خامه‌ی من که بئته مه‌عنا‌ناری که  
خهت به خهت ئیزهاری نه‌قشی سوورته‌تی مانی ده‌کا

(همانجا)

nūkī xāmæj mn k̄æ betæ mæʃnāʔārāji kāmāl  
xæt bæ xæt ʔīzhārī næqʃī sūræti mānī dækā

طبع آسمانی شاعر ما در بند یک زبان و نژاد نیست بلکه در خدمت عقیده‌ای است که آنسوی مرزها را درنوردیده، از

ظاهرًا کسانی به نالی طعنه می‌زده‌اند که چرا به زبان کردی شعر می‌گفته، اما نالی حاسدان و معارضان را بی‌پاسخ نمی‌گذارد و جوابی دندان‌شکن به آن‌ها می‌دهد. نالی با ستایش خود و تکریم هویت خود، آن‌ها را جاهلانی از لفظ به معنا راه نبرده می‌داند که خود را در سرداب فاشیسم محبوس کرده‌اند:

کەس بە ئه‌لفازم نه‌لی خۆ کوردییە خوکر دییە  
هەر کەسیناداننەبێخۆی تالیبیمه‌ عنادهکا

(همانجا)

kæs bæ ?ælfāzm næle xo kurdijæ xokrdijæ  
hær kæse nādān næbe xoj tālibī mæʕnā dækā

نالی در این بخش به توانایی‌اش در سرودن شعر به سه زبان عربی و فارسی و کردی افتخار می‌کند و ضمن ردّ خود کم‌بینی برخی افراد، سرودن شعر به زبان مادری‌اش را کاری خردمندانه می‌داند. اما متنبی تنها خود را شاعر می‌داند و مدعی است «لاأری غیرَ شاعر»؛ یعنی جز یک شاعر که آن هم خودم باشم شاعر دیگری نمی‌بینم!

#### فخر به توانایی‌های شعری و ادبی

متنبی خود را همزاد بخشش می‌داند و خداوندگار قافیه‌ها که برای دشمنان سمّ کشنده و برای حسودان مایه خشم است:

أنا ترْبُ التَّدَى وَ رَبُّ القَوَافِی وَ سِمَامُ العِدَى وَ غِیْظُ الحَسُودِ  
(متنبی، ۱۹۹۷: ۲۱)

ترجمه: من فردی بخشنده و یاری‌رسانم. من پروردگار قافیه‌هایم (شاعری ماهر و چیره‌دستم) و برای دشمنان سمّ کشنده، و مایه برانگیختن خشم و غضب حسودانم.

متنبی در جای دیگر از دیوانش در ستایش توانایی‌های شعری‌اش می‌گوید قوافی سخت و معانی شعری دور از ذهن، همواره برای او در دسترس و رام هستند اما دیگران برای رسیدن به آن‌ها بی‌خوابی می‌کشند و با هم درگیر می‌شوند:

أنا ملء الجفونِ عن شواردها وَ یسهَرُ الخلقُ جَراها وَ یختصمُ  
(همان: ۲۶۲)

این جهت باز زبان به تحدّث نعمت از جانب آفریدگارش می‌گشاید و توان خویش را در شعر سرودن به سه زبان کردی و فارسی و عربی اعلام می‌دارد و این‌گونه به خود می‌بالد:

نیستینتاعه و قووتهی تهبعم، به کوردی و فارسی  
عاره‌بی، نیز هاری چالاکی و چه‌سپانی دهکا  
(همانجا)

?iʕtītāʕæ w quwwætī tæbʕm < bæ kurdī w fārsī  
ʕāræbī < ?iʕhārī tʕālākī u tʕæspānī dækā

خزنه دار نیز در رابطه با این بیت نالی چنین می‌گوید: نالی در یکی از اشعارش اهمیت چندانی به زبان نمی‌دهد و شعر را احساس می‌داند. برای همین از نظر او مهم نیست شعر به چه زبانی نوشته شود بلکه مهم محتواست. علاوه بر این اگر برای نوشتن شعر، دانستن زبان ضروری باشد نالی به چند زبان تسلط دارد (خزنه دار، ۲۰۰۴: ۷۸-۷۹)

نالی در غزلی دیگر دلیل سرودن اشعارش به زبان کردی را تنها به این خاطر می‌داند که قبل از وی هیچ کس بر وزن عروضی عربی به زبان کردی این‌چنین سلیس و روان شعر نسوده است و به قصد طبع‌آزمایی در این میدان شکرافشانی می‌کند و گرنه شعر سرودن به زبان عربی یا فارسی برایش کاری ندارد و باز این‌چنین با افتخار به خود می‌بالد:

ته‌بعی شه‌که‌باری من، کوردی نه‌گمر ئینشا ده‌کا،  
ئیمتیجانی خویه مه‌قسوودی، که عه‌مدن وا ده‌کا

(نالی، ۱۳۷۹: ۱۰۲)

tæbʕī ʕækkær bārī mn < kurdī ?ægær ?iŋʕā dækā <  
?iʕtīhānī xojæ mæqsūdī < kæ ʕæmdæn wā dækā

نالی باز هم برای شعر سرودنش به زبان مادری استدلال می‌آورد و اعلام می‌کند که طبع سرکش وی در بند زبان نیست. معانی ذهنی‌اش در میدان فصاحت فراتر از محدوده زبان و لفظ مشق می‌کنند:

یا له مه‌یدانی فه‌ساحه‌تدا به میسلی شه‌ه‌سوار  
بئ ته‌ممول بهو هه‌موو نه‌وعه زوبانی راده‌کا

(همان: ۱۰۳)

jā læ mæjdānī fæśāhætdā bæ mīslī ʕæhswār  
betæ?æmmul bæwhæmūnæwʕæzubānīrādækā

نیست و ثانیاً آتش اگرچه بی فروغ است در هر حال دزدان را رسوا می‌کند.

نالی مخاطبش را به تماشای کوی اشعارش فرا می‌خواند که صفی پیوسته از سروهای موزون، پیرامون آن را فرا گرفته است:

وهره سهیری خیابان و به یسازای دهفتسری نالی  
که سهف سهف، مهسره‌عی بهر جهسته، ریزی سهروی مهوزونه

(همان: ۵۳۰)

wæræ sæjī xjābān u bæjāzī dæftæri nālī  
kæsæfsæf mæsraēftærdjæstæ rīzīsærwīmæwzunæ

این خیابان پر از سرو، پیش از نالی زمینی لم‌بزرع بوده که به برکت اشعار وی آباد شده است.

خدر نالی با منطبق کردن احساسات و عواطفش با سراسر هستی این بار با خلق تشبیهی مرکب، چشمه‌هایی را که به دلیل مرتفع بودن جایشان خشک شده‌اند و به یکباره در فصل بهار سرریز می‌شوند به طبع پر نغمه خویش مانند می‌کند که پی در پی اشعاری زیبا از آن سرآزیر می‌شود و این چنین به خود می‌نازد:

ههر چاوهی که وشک و عهقیمی بول‌هندییه  
و مک تهبعی من به نهزمی خوئشی نه‌غمه زایهوه

(همان: ۵۵۹)

hær tšāwæje kæ wšk u šæqīmī bulændijæ  
wæktæβtīmn bæ næzmī xoštī næymæzājæwæ

شاعر، باز در طبیعت جاری می‌شود و می‌خواهد به خاطر لطف طبعش بر طبیعت نیز فخر کند. او احساسش را با آب زمزم و فرات درمی‌آمیزد و سرچشمه اشعارش را مانند سرچشمه‌های صاف و روان زمزم و فرات می‌داند. نالی از آن جهت که اشعارش را به آب زمزم تشبیه کرده فاخرانه آن را معجزه‌ای از خالق هستی می‌داند. از طرفی دیگر شاعر ما شعرش را همچون فرات می‌انگارد. از آنجا که فرات از کوهستان «آراس» در شمال شرقی کردستان (ارمنستان کنونی) سرچشمه گرفته نالی زبان معجزه‌اش را نیز زبانی فاخر و نشئت گرفته از کوه‌های سر به فلک کشیده و مرتفع کردستان می‌داند. او در حین به تصویر کشیدن تابلوی خودستایی‌اش اشعارش را همچون رود نیل کدر نمی‌داند که یکباره موج

نالی پس از اعلام بیزاری از وضع زندگی و از دست روزگار که مردمانی را به اوج رسانده و او را در موقعیت اجتماعی بدی قرار داده، باز در این وضعیت به خود می‌بالد و کسی را هم‌شان و منزلت خویش نمی‌شناسد. ابیات خود را بی‌همتا می‌داند و اشعار دیگر مردمان را شوخی و گپ می‌نامد:

«نالی» حریفی کس نییه، نیلف و ئهلیفی کس نییه  
بهیتی ره‌دیفی کس نییه، همرزه نویسه گپ دهکا

(نالی، ۱۳۷۹: ۹۶)

nālī hærīfi kæs nījæ < ?ilf u ?ælīfi kæs nījæ  
bæjtīrædīfi kæs nījæ < hærzænwīsæ gæp dækā

نالی در این بیت سخن خود را به‌ظاهر هرزه و بی‌ارج و قیمت می‌داند و شاید پس از گلایه از اوضاع زمانه به تعریض و کنایه می‌خواهد بگوید هنر در این زمانه ارج و بهایی ندارد. نالی در مطلع غزلی سرشار از فخر، این‌گونه به نکته‌سنجی و ظرافت‌های شعری‌اش اشاره می‌کند:

بولبولی تهبعم نهوا دیسان سهنا خوانی دهکا  
نوکنه سهنجی و، بهزله‌گویی و، عهنبهر نه‌فشانای دهکا

(همان: ۹۷)

bulbulī tæβtīm ?æwā dīsān sənā xwānī dækā  
nuktæ sændzīw < bæzlægojīw < šænbær ?æfšānī dækā

گویا اشعار نالی در عصر خود وی نیز شهرت فراوانی داشته است تا جایی که کسانی در خفا و هوشمندانه معانی و الفاظ را از دیوان وی می‌ربوده‌اند تا مردمان به این سرقت پی نبرند. نالی در بیت زیر این سرقت ادبی را مانند سرقت آن دزدی می‌داند که در نیمه‌شب چراغی کم سو افروخته است و سعی می‌کند مردم او را نبینند. دزدی آن‌ها با این چراغ بی‌نور اصلاً فایده‌ای در پی نخواهد داشت:

ئهو گهو همره نوکنه که له «نالی» ددزن خهلق  
ئاوی نییه، و مک ناگری بی شهوقی دزانه

(همان: ۴۸۹)

?æw gæwhæræ nuktæ kæ læ nālī dædz næltq  
?āwī nījæ < wæk ?āgrī be šæwqī dzānæ

شعر ساختگی دیگران گویا مانند آتش بی‌فروغ دزدان دو خصوصیت دارد: چون ساختگی است درخشان و آبدار

خداوند چنان قلم رانده که در لوح محفوظ حقیقت، از یاد و نام نالی محافظت کند و در لوح مجاز نیز او را اجازه احرام داده و اسرار علوم الهی را بر وی نمایانده است و هر آنچه از فصاحت و بلاغت را به نالی ارزانی داشته:

زاهیر و باتن، له سسر لهوچی حقیقت یا مهجاز  
ناشنای سیرری قهلم بی، غیری «نالی» کس نه ما

(همان: ۱۲۸)

zāhīr u bātn læ sær læwhī hæqīqæt jā mædzāz  
ʔāšnāj sīrī qælæm be < ʔæjrī nālī kæs næmā

در این بخش برخلاف موارد پیشین، نالی بیش از متنبی در ستایش توانایی شعری اش مبالغه می کند.

#### فخر به موفقیت در کسب مخاطب

متنبی در قصیده‌ای خطاب به ممدوح خود می گوید: من برای تو همچون سرنیزه‌ای هستم که وقتی آن را بر دوش حمل می کنی مایه زینت توست. او بیان می کند که من در میان دوستان و دشمنان مایه زینت توام که با زبان رسای خود از تو دفاع می کنم. وی مردم روزگار را راویان اشعار خود می داند و در سرودن شعر به قدری توانمند است که آدم‌های تنبل و بی‌نشاط را به سماع می آورد و هنگامی که به آن گوش فرامی دهند، آرامش حاصل از این اشعار آن‌ها را به زمزمه کردن این اشعار وامی دارد:

وَمَا أَنَا إِلَّا سَمَّهْرِي حَمَلْتُهُ  
فَزَيْنَ مَعْرُوضًا وَرَاعَ مُسَدَّدًا  
وَمَا الدَّهْرُ إِلَّا مِنْ رُوَاةٍ قَصَائِدِي  
إِذَا قُلْتُ شِعْرًا أَصْبَحَ الدَّهْرُ مُنْشِدًا  
فَسَارَ بِهِ مَنْ لَا يَسِيرُ مُشْمَرًا  
وَعَنَى بِهِ مَنْ لَا يُعْنَى مَعْرَدًا

(متنبی، ۱۹۹۷: ۲۹۲)

متنبی همچنین مدعی است که کوران در ادب وی نظر می افکنند و کران به سخنان او گوش جان می سپارند و کلامش به قدری مؤثر و ارزشمند است و به اندازه‌ای شفافبخش و نیرومند است که نابینا از تأثیر آن بینا می شود و

می شود و پس از اندکی آرام می گیرد. از آنجا که نالی شیفته و وامدار مکتب رسول خدا (ص) بود به حکم پرورش یافتن در تنور عقیده آن عالی مرتبت و به روش کتاب وی قرآن در ضمن فخرش فقر رسول اکرم (ص) را بر ثروت و مکنت قوم یهود ترجیح می دهد. زمزم نماد دین اسلام، رود نیل نماد یهودیت و فرات نماد زبان مادری شاعر است:

ساف و پروان و نهر مه و مکوو زمزمم و فورات  
نمک رنگی نله په عنی که هات و گهر ایهوه

(همان: ۵۶۰)

sāf u ræwān u nærmæ wækū zæmzæm u furāt  
næk rængī nīlæ jæʔnī kæ hāt u gærājæwæ

اینجاست که در تخلص این غزل باز از نعمتی که آفریدگارش به وی داده سپاسگزار است و برای دست یافتن به این نعمت به خود می بالد:

«نالی» به داوه شه‌عری دهقیقی خه‌یالی شیعیر  
بو ئهو کسه‌سی که شاعیره سهد داوی نایهوه

(همانجا)

nālī bæ dāwæ ʃæʔrī dæqīqī xæjālī ʃīʔr  
bo ʔæw kæsæj kæ ʃāʔræ sæd dāwī nājæwæ

منظور او این است که اشعارش به حدی فاخر است که هزاران دام بر سر راه شعرا می گذارد زیرا هر کدام از عبارات، محتوی بیش از یک معنی‌اند. به همین دلیل هیچ کدام از این شاعران نمی‌توانند شعری در حد اشعار نالی بسرایند (خزنه دار، ۲۰۰۴: ۸۲).

همچنان که مروارید فاخرترین جواهرات است، شعر نالی نیز آفخر اشعار دیگر شاعران است زیرا همچون مروارید ریز و صاف و حاصل پیوند دو عنصر آب و خاک است، همچنان که نالی نیز پیامبر دریا و خشکی است و نصایح او یاس‌وارانه مسافران دریا را راه می‌نماید و او همچون خضر، مسافران خشکی را به سر منزل می‌رساند:

نوسحی «نالی» رنگه همرکس بیبیی، بیکاته گوی  
چونکه نهزمی ساف و ورده، همر و مکوو مرواریه

(نالی، ۱۳۷۹: ۵۸۸)

nushī nālī rængæ hærkæs bībīje < bīkāte gwe  
ʔʃunkæ næzmī sāfu wrdæ> hærwækū mrwārīje

ناشنوا سخنانش را می شنود:

أنا الذي نَظَرُ الأعمى إلى أدبي  
وَأَسَمَعَتِ كَلِمَاتِي مَنْ بِهِ صَمٌّ

(همان: ۲۶۲)

گویی منتبئی می داند که متأخران از او پیروی خواهند کرد و او را رهبر خود در شعر قرار خواهند داد. او فقط شعر خود را شعر می داند و شعر دیگر شاعران را پژواک صدای خویش می داند و خطاب به ممدوح خود می گوید: هر گاه شاعری در مدح تو شعری سرود، تو پاداش آن را به من عطا کن چراکه آن اشعار همان سروده های من است که شاعران دیگر تکرار می کنند. آن ها معانی و الفاظ را از من می گیرند و نزد تو می سرایند:

أجزني إذا أنشدت شعراً فإنما  
بشعري أتاك المادحون مُردداً  
ودع كل صوتٍ غير صوتي فإنني  
أنا الطائرُ المحكيُّ والآخِرُ الصدى

(همان: ۲۹۲-۲۹۳)

نالی در تخلص غزلی پر از سوز و گداز و نیاز عارفانه با این مطلع:

عاشقی بی دل دهنالی، مهیلی گریانی هیه  
بی شکه هوره تریشقه تاوی بارانی هیه

(نالی، ۱۳۷۹: ۵۷۸)

ƒāʃqī be dl dænāle < mæjli grjāni hæjæ  
be ʃkæ hæwræ tɾiʃqæ tāwī bārāni hæjæ

خود را حاکم سه ملک فارس و کرد و عرب می خواند؛ حاکمی که بارگاه حکمرانی اش مملو از اشعار پرضرب و دفتر اشعارش جولانگاهی پر حرب میان سه سرزمین فارس و عرب و کرد برای ستاندن خراج اراضی این سه ملک است:

فارس و کورد و عرب هه سیم به دهفتسر گرتووه  
«نالی» نهمرو حاکمی سئ مولکه، دیوانی هیه

(همان: ۵۸۲)

fārsukurduʃærabhærsembædæftægrtuwæ  
nāli æmro hākmi se mulkæ < dīwāni hæjæ

اگر بخواهیم برجسته ترین تفاوت و تشابه دو شاعر در این بخش را بیان کنیم می توان گفت که هر دو به فراگیر بودن و پرمخاطب بودن اشعارشان می بالند اما منتبئی بیشتر از ممدوحانش یاد می کند و از آن ها می خواهد که تنها شعر او را ارج بنهند و نالی فرد خاصی را خطاب نمی کند بلکه مدعی است که «حاکم سه ملک» است و فارس و کرد و عرب مخاطب اویند.

### بحث و نتیجه گیری

پژوهش پیش رو کاری است در حوزه ادبیات تطبیقی و با راهبرد نظریه امریکایی، که در آن، تفاوت ها و تشابهات فخر ادبی در دیوان دو شاعر فاخر، منتبئی و نالی بررسی شده است و پژوهشگران، آن ها را در پنج حوزه مقایسه کرده اند که مهم ترین این تشابهات و تفاوت ها عبارتند از:

- هر دو شاعر در فخریات زیبای خود به جایگاه والای ادبی، استفاده از واژگان فاخر، آوردن معانی بکر و تازه، آشنایی با نکات ظریف شعری و ادبی و موفقیت در کسب مخاطب، به خود بالیده و شعر خود را ستوده اند.

- هر دو در فخریات ادبی خود، زبانی فاخر و آراسته به آرایه ها دارند و گویی می خواهند بسان آفتاب آمد دلیل آفتاب، فخر خود را مستدل کنند.

- زبان منتبئی در مقام فخر به شعر خویش، گاه نیشدار است و به تحقیر دیگران می انجامد اما نالی در بیشتر فخریاتش زبانی عقیف دارد.

- منتبئی که گاه خود را هم سطح پیامبران می داند در فخر ادبی اش نیز محدودیتی برای خود قائل نیست و به تبع مراحل حیات و حالات مختلف روحی اش فخریاتش نیز متفاوت می شوند اما نالی که ثبات روحی بیشتر و مشربی عارفانه داشته ضمن ادعای بهره مندی از اسرار نهانی قلم، اظهار دانایی به قصد خودپسندی را نادانی می داند و ستایش توانایی هایش را نوعی تحدث به نعمت الهی جلوه می دهد.

- منتبئی از شاعران دیگر نام نمی برد، چون در میدان شعر، خود را یکه تاز می بیند اما نالی از شاعران مشهور ایرانی چون خاقانی و محتشم و صائب و... یاد می کند و گاه شعرش را هم سطح آنان و گاه برتر می داند.

در میان شاعران دوره عباسی به طور خاص و شعرای عرب و حتی غیر عرب به طور عام است.

«متنبی در ادبیات عرب از چنان شهرت و مرتبتی برخوردار است که به ندرت دیگر شاعران بدان دست یافته‌اند. به زحمت می‌توان پژوهشگر و ناقد و ادب‌شناسی را یافت که از کنار این شاعر افسونگر بگذرد و دل به کلام وی نسپارد و سخنی در ستایش یا در نقد و بررسی او نراند» (فاضلی، ۱۳۷۵: ۶).

دیوان متنبی از زمان خود شاعر شهرتی و رواجی بسزا یافته و مورد مطالعه ارباب ادب و اهل ذوق بوده است و از همان اوایل شرح‌ها بر آن نگاشته‌اند؛ از ابن جنی و علی بن حجر بصری و ابوالعلاء معری و جرجانی گرفته تا شارحانی چون واحدی و عکبری و یازجی و برقوئی. چنانکه رشید وطواط درباره اشتهار دیوان متنبی در میان عرب و عجم گوید: «در اقتباس دقایق و معارف و متانت، جمیع شعرای اسلامی عیال متنبی‌اند. دیوان او در عرب و عجم مشهور است و اکابر و فضلا دیوانش را عزیز می‌دارند» (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۵: ۴۲-۴۳). شاید این سخن آنچنان هم گزاف نباشد زیرا مولانا جلال‌الدین رومی یکی از بزرگان عالم اسلام و از تأثیرگذارترین عرفای اسلامی در جهان، به اشعار وی علاقه داشته، چنانکه شمس‌الدین افلاکی در مناقب العارفین نقل می‌کند: «که حضرت مولانا در اوایل اتصال به مولانا شمس‌الدین شب‌ها دیوان متنبی را مطالعه می‌کرد. مولانا شمس‌الدین فرمود که به آن نمی‌ارزد؛ آن را دیگر مطالعه مکن. یک دو نوبت می‌فرمود و او از سر استغراق، باز مطالعه می‌کرد. مگر شبی به جد مطالعه کرده به خواب رفت؛ دید که در مدرسه با علما و فقها بحث عظیم می‌کند تا همگان ملزم می‌شوند. هم در خواب پیشیمان می‌شود و تأسف می‌خورد که چرا کردم، چه لازم بود. قصد می‌کند که از مدرسه بیرون آید. همان دم بیدار می‌شود می‌بیند که مولانا شمس‌الدین از در می‌آید و می‌فرماید که دیدی که آن بیچاره فقیهان را چها کردی؟ آن همه از شومی مطالعه دیوان متنبی بود. همچنان شبی باز در خواب می‌بیند که مولانا شمس‌الدین متنبی را از ریش بگرفته پیش مولانا می‌آرد که سخنان این را می‌خوانی و متنبی مردی بوده نحیف الجسم، ضعیف الصوت؛ لابه‌ها می‌کند که مرا از دست مولانا شمس‌الدین خلاص ده و آن

نالی مدعی صاحب‌دیوانی در سه ادب کردی و فارسی و عربی است اما متنبی چنین ادعایی ندارد، شاید به این دلیل که سرودن و نوشتن به زبانی غیر عربی در عصر وی چندان امتیاز به حساب نمی‌آمده یا وی به زبان دیگری آشنا نبوده است.

نالی به سرودن شعر به زبان مادری‌اش که در آن دوران چندان هم مرسوم نبوده افتخار می‌کند و با رد سرزنش نادانان، توانایی‌های ادبی‌اش را در خدمت به زبان مادری‌اش به کار می‌بندد.

### یادداشت

در اینجا به اختصار هر دو شاعر را معرفی می‌کنیم و نکاتی از زندگی شخصی و ادبیشان بیان می‌داریم. نیز چند شاعر ایرانی را که نامشان در چند بیت نالی آمده است معرفی خواهیم کرد.

### متنبی

«ابوالطیب احمد بن حسین بن حسن بن عبدالصمد الجعفی در سال ۳۰۳ ق. در قبیله بنی‌کنده کوفه متولد شد. در آنجا نشو و نما یافت و سپس کوفه را به سوی شام و در راه کسب علم و ادب، ترک گفت. او در آغوش خانواده‌ای مسلمان پرورش یافت و در بلاد اسلامی سیر و سفر کرد و به دربار پادشاهان و فرمانروایان مختلفی راه یافت» (فروخ، ۱۹۶۸: ۴۵۸-۴۵۷؛ فاخوری، ۱۹۸۶: ۷۸۶). این شاعر فاخر خودش را به حمص نسبت می‌دهد:

أَحِبُّ حِمَصًا إِلَى خُنَاصِرِهِ  
وَكُلُّ نَفْسٍ تُحِبُّ مَحْيَاهَا  
(متنبی، ۱۹۹۷: ۴۱۶)

از حمص تا خناصره را دوست می‌دارم. آری همه زیستگاه خود را دوست دارند.

شوقی ضیف، پدر و مادر وی را یمنی می‌داند و می‌گوید متنبی در اشعارش از والدین خود سخنی به میان نیاورده و پدرش چنانکه برخی از حسودان همعصر گفته‌اند سقا و آب‌فروشی بیش نبوده است (ضیف ۱۹۷۱: ۷۶۷)

درباره چند و چون شعر متنبی و شخصیت انسانی و هنری وی آثار فراوانی نوشته‌اند و دلیل آن هم شهرت وی

و اجازه علمی یافت. وی در سلک مریدان مولانا خالد نقشبندی درآمد و به سال ۱۲۵۰ ق. به کشورهای عربی و حجاز مسافرت کرد و پس از گزاردن فریضه حج در سال ۱۲۵۵ به استانبول رفت و در سال ۱۲۷۳ در همانجا درگذشت (محمه ممه د، ۲۰۱۰: ۷-۸؛ نالی، ۱۳۷۹: ۲۳-۳۱). فاتح عبدالکریم در مقدمه دیوان نالی می‌گوید که گویا حاج ملا عبدالله جلی زاده، پدر ملا محمد کوبی مشهور به مه‌لای گه‌وره گفته است که در سال ۱۲۸۸ ق. در سفر حج نالی را در شهر مکه دیده است (نالی، ۱۳۷۹: ۳۳). تفاوت روایت‌ها باعث اختلاف در تاریخ و محل وفات شاعر شده است. البته با توجه به قراینی، تاریخ اخیر درست‌تر به نظر می‌رسد.

ابزار او در به تصویر کشیدن تابلوهای جاودانه و رنگارنگ، امواج پرآواز حروف و کلماتی است که به زیباترین وجه، آن‌ها را بر ساحل هستی می‌نشانند و خواننده را دمی با خود به اعماق هستی می‌برد و باز به ساحل برمی‌گرداند. او برای نخستین بار در شعر کردی، برای رنگ‌آمیزی تابلوهایش از رموز و اشارات و تضمین و اقتباس و علوم دینی بهره می‌گیرد و صفحات جدیدی در تاریخ ادبیات کردی برای خود و ملتش ثبت می‌کند. «اگر حافظ در ادبیات فارسی بزرگ‌ترین نماینده غزل از نظر پختگی و کمال و لفظ و معناست، نالی این رسالت را در غزل کردی بر عهده داشته است و اگر سعدی در غزل عاشقانه فارسی در اوج می‌درخشد، نالی نیز در غزل عاشقانه کردی می‌درخشد» (محمدی، ۱۳۹۱: ۱۸۹).

به سبب قدرت و مهارتی که در ادبیات عربی و فارسی داشته «از لحاظ وزن شعری پیرو شعر کلاسیک اسلامی بوده و همه اشعارش را با وزن عروضی سروده است. قسمت اعظم اشعارش در بحر هزج و برخی نیز در بحر رمل سروده شده‌اند. در بحر مضارع هشت غزل دارد. در بحرهای رجز و بسیط و طویل از هر کدام یک شعر دارد. پنج قصیده نالی در بحر هزج هستند و در بحرهای مضارع و رمل از هر کدام دو غزل دارد. تنها یک غزل هم در بحر مجتث سروده و مابقی اشعارش در رمل سروده شده است» (خزنده دار، ۲۰۰۴: ۵۸)

دیوان را دیگر مشوران. آخر الامر ترک علوم و تدریس کرده دستار لالیسی بسته، فرجی هندباری پوشیده، به سماع و ریاضت شروع فرمود و گفت:

زاهدِ کشوری بدم واعظ منبری بدم

کرد قضای دل مرا عاشق کف‌زنان تو»

(افلاکی، ۱۳۶۲: ۶۲۳-۶۲۴)

سید قطب، در کتاب اصول و شیوه‌های نقد ادبی و بر اساس اصول و مبانی و تعاریف ذکرشده در آن، می‌نویسد: «شاعری که ما را به هستی بزرگ و زندگی رها از بند زمان و مکان برساند و در این حال به رویدادهای کوچک و لحظه‌های جزئی و حالت‌های خاص و یگانه هم بپردازد شاعر بزرگ و کم مانندی است. اما شاعری که ما را در لحظه‌های پراکنده‌ای به هستی و زندگی برساند و در این لحظه‌ها با روزگاران بی‌پایان جاوید و زندگی سرمدی، و یا تنها با زندگی انسان و طبیعت بشری ارتباط یابد، او شاعری ممتاز است. همچنان‌که این رومی، متنبی و ابوالعلاء معری این‌گونه‌اند.» (۱۳۹۰: ۱۱۰) سید در ادامه متنبی را شاعری بی‌مانند و کبیر نمی‌داند چون او هنر خویش را در خدمت اتفاقات روزمره و طبیعت بشر به کار می‌گیرد و جز در مواردی اندک، باعث ارتباط با هستی نمی‌شود. اما برخلاف نظر سید قطب، فاضلی متنبی را چنین شاعری نمی‌داند «زیرا از شعر وی جهان‌بینی خاص و رسالتی فکری استشمام می‌شود که تحلیل و تفسیر آن در خور توجه است» (فاضلی، ۱۳۷۵: ۷).

## نالی

شاعر مشهور کُرد، ملا خدر (ملا خضر) متخلص به نالی فرزند احمد شایس آلی بیگی (علی بیگی) میکاییلی در سال ۱۲۱۵ ق. در روستای «خاک و خول» از محال شهرزور متولد شد. او پس از رسیدن به سن رشد، به قرداغ رفت و تحصیلات خود را در آنجا آغاز کرد و مدتی از محضر ملا محمد ابن الخیاط بهره برد. پس از آن، در سلیمانیه نزد ملا عبدالله رش درس خواند سپس به سابلاغ و سنندج رفت و سپس به سلیمانیه بازگشت



## شاهی

این غزلسرای مشهور ایرانی را در منابع تاریخی ادبی این‌گونه معرفی کرده‌اند: «امیر آق ملک بن جمال‌الدین فیروزکوهی سبزواری متخلص به شاهی از غزلسرایان قرن نهم هجری، نیاکنش از امرای سربداری و بر مذهب تشیع و او خود خواهرزاده‌ی خواجه علی مؤید سربداری است. علت اشتها شاعر به «امیر»، انتساب به همین خاندان است و انتخاب تخلص «شاهی» هم باید به همین دلیل باشد (صفا، ۱۳۶۴: ۳۱۰/۴). بیت زیر از اوست:

سروش غیب به شاهی خطاب کرد مرا  
به بندگی تو در شهر تا شدم مشهور

(همان: ۳۱۴/۴).

دهخدا درباره‌ی وی می‌گوید: «شاهی به سال ۸۵۷ به سن هفتادسالگی در استراباد درگذشت و اما جسدش به خانقاه خانوادگی در سبزوار منتقل شد. وی نیکو خط بود و در هنر نقاشی و موسیقی نیز دست داشت» (۱۳۷۷: ۱۴۰۹۷/۹). در شاعری وی را به لطافت ذوق و دقت خیال و صفای سخن متصف دانسته‌اند (معین، ۱۳۷۲: ۸۸۴/۵).

## شوکت

خواجه محمد بن اسحاق بخارایی متخلص به شوکت، معروف به «شوکتا» از شاعران سده ۱۱ و آغاز قرن ۱۲ هجری است. در ایضاح المکنون آمده است که وی از اعقاب پادشاهان بخارا بود و به سال ۱۱۰۷ ق. در اصفهان وفات یافته است (صفا، ۱۳۶۴: ۱۳۳۴/۲/۵). بیت زیر از اوست:

شوکت ز فیض همت خود بارها به هم  
آمیخته چون شیر و شکر، مهر و ماه را

(همان: ۱۳۳۷).

## منابع

قرآن کریم.

ابن سیده الاندلسی، ابوالحسن علی (۱۹۷۵). شرح مشکل شعر المتنبی. تحقیق محمد رضوان الدایه، دمشق: دار المأمون للتراث.

احمدزاده، علی (۱۳۹۱). «نالی، دین و اندیشه عرفانی».

فصلنامه فرهنگی، ادبی، اجتماعی زریبار. س ۱۶، ش ۷۹ و ۸۰، ص ۷۳-۸۱.

اسوار، موسی و ای جی آربری (۱۳۸۴). چکامه‌های متنبی. تهران: هرمس.

افلاکی عارفی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵). مناقب العارفین. با تصحیحات و حواشی و تعلیقات تحسین یازجی، ج ۲. تهران: دنیای کتاب. ج ۳.

اقبال لاهوری، محمد (۱۳۸۲). میکده لاهور (کلیات فارسی علامه اقبال). تصحیح و مقدمه محمد بقائی. تهران: اقبال. ج ۱.

امیدی، جلیل (۱۳۹۱). «نالی، شیخ، زاهد و صوفی». فصلنامه فرهنگی، ادبی، اجتماعی زریبار. س ۱۶، ش ۷۹ و ۸۰، ص ۲۳۷-۲۵۱.

بحری، خداداد (۱۳۹۱). «ملاح النرجسیه فی فخر المتنبی و حیاته». بحوث فی اللغة العربیة و آدابها، دانشگاه اصفهان. ش ۶، ص ۲۷-۴۰.

حسینی، عبدالحمید (۲۰۱۳). نالی له روانگهی سه یان کوردی به وه. سلیمانی: چاپخانه بینایی.

خه زنه دار، مارف (۲۰۰۴). میزوی ئه ده بی کوردی، به رگی سیبه م، نیوة یه که می سه ده نوزده م. هه ولیر: ئاراس. چاپی به که م.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. دوره جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ج ۲.

دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۵). تذکرة الشعرا. مقدمه و تصحیح و توضیح فاطمه علاقه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ج ۱.

رزمجو، حسین (۱۳۷۲). انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. مشهد: آستان قدس رضوی.

زینی‌وند، تورج (۱۳۸۱). «مقایسه بین متنبی و خاقانی در شعر فخر». رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس.

سید قطب (۱۳۹۰). اصول و شیوه‌های نقد ادبی. ترجمه محمد باهر. تهران: خانه کتاب. ج ۲.

شامی، یحیی (بی‌تا). أروغ ما قیل فی الفخر. بیروت: دار الفكر العربی.

صفا، ذبیح الله (۱۳۶۴). تاریخ ادبیات در ایران. تهران:

- فردوس. ضیف، شوقی (۱۹۷۱). فصول فی الشعر و نقده. قاهره: دار المعارف.
- طاهری‌نیا، علی‌باقر و مریم عبادی و مریم رحمتی تراکشوند (۱۳۸۹). «بررسی پدیده نارسیم (خودستایی) در شعر حافظ و منتبّی». نشریه ادبیات تطبیقی، دانشگاه کرمان. دوره جدید، س ۲، ش ۳. ص ۲۲۵-۲۵۲.
- طلیمات، غازی و عرفان الأشقر (۲۰۰۷). الشعر فی العصر النبوی و الخلافة الراشدة؛ قضایاه، اغراضه، اعلامه. دمشق: دار الفكر.
- الفاخوری، حنا (۱۹۸۶). الفخر و الحماسة. مصر: دار المعارف.
- فاضلی، محمد (۱۳۷۲). التعریف بالمتنبّی من خلال اشعاره. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). «شعر متنبّی در خدمت رسالت فکری او». مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد. س ۲۹، ص ۱۸۳.
- فروخ، عمر (۱۹۶۸). تاریخ الأدب العربی، الجزء الثاني. بیروت: دار العلم للملایین. ط ۱.
- گنجی، حمزه (۱۳۸۳). روانشناسی عمومی. نشر ساوالان، چ ۲۷.
- المتنبّی، ابوالطیب. (بی‌تا). دیوان ابی الطیب. شرح عبدالرحمن برقوقی. بیروت: دار الفكر العربی.
- \_\_\_\_\_ (۱۹۹۷). دیوان المتنبّی. شرحه و ضبطه و قدّم له علی العسیلی. بیروت: مؤسسة الأعلمی للطبوعات.
- محه ممه د، مه سعود (۲۰۱۰). چه پکیک له گولزاری نالی. هه ولیر: چاپخانه آراس.
- محمدی، غلامحسین (۱۳۹۱). «زندگی نالی و نظری کوتاه بر شعر وی». فصلنامه فرهنگی، ادبی، اجتماعی زیربار. س ۱۶، ش ۷۹ و ۸۰، ص ۱۸۶-۲۱۱.
- مرادی، اسکندر (۱۳۸۹). «ههستی نوستالژیا و نه‌زمونی شهوودی له قه‌سیده (شاری شاره‌زووری) نالیدا». مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی ادبیات کردی، دانشگاه کردستان.
- معروف، یحیی و مسلم خزلی (۱۳۹۲). «نقد روانشناسی شخصیت در اشعار متنبّی». ادب عربی، دانشگاه تهران. س ۵، ش ۲، ص ۱۹۳-۲۱۶.
- معین، محمد (۱۳۷۲). فرهنگ فارسی، بخش اعلام. تهران: امیرکبیر. چ ۲۴.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۰). مثنوی معنوی. به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش. تهران: علمی و فرهنگی. چ ۶.
- میرقادری، فضل الله (۱۳۹۲). «مقایسه تطبیقی مقدمات قصاید خاقانی و متنبّی». مجله شعرپژوهی، دانشگاه شیراز. ش ۱۵.
- نالی، خدر (۱۳۷۹). دیوانی نالی، لیکولینه وه و لیکدانه وه مه لا عه بدوالکه ریمی موده ریس و فاتیح عه بدوالکه ریم، پیاچوونه وه موحه ممه دی مه لا که ریم. سندیج: انتشارات کردستان. چ ۲.
- یوسف، ابراهیم خالد (۲۰۰۳). الشعر العربی ایام الممالیک و من عاصرهم من ذوی السلطان. لبنان: منشورات دار النهضه.